

ملایان، برندگان سه انقلاب

فاضل غیبی

هنوز بسیاری در حیرت‌اند که چگونه "مشتی ملای از دنیا بی‌خبر" جنبش دمکراسی خواهانه ایران را چنان منحرف کردند که به برقراری بدترین نوع حکومت در دنیا منجر شد. واقعیت این است که اگر ما ملت ایران از درک و آگاهی تاریخی برخوردار بودیم، چنین تحولی ممکن نمی‌شد. این درحالیست که علم تاریخ ابزار و شیوه‌های بسیار مفیدی را در اختیار تاریخ‌پژوهان قرار داده است که با استفاده از آنها می‌توانستند به سادگی به درک تاریخی درستی دست یابند و اگر چنین نکردند، بدین علت که آنان سرسپرده ایدئولوژی‌هایی بودند که از تاریخ نگاری بهره برداری تبلیغی می‌کنند.

شاید مهمترین ابزار تاریخ‌پژوهی مدرن (به عنوان زیرشاخه‌ای از جامعه‌شناسی)، شیوه "پیکره‌پردازی" باشد. بدین صورت که از هر حوزه فرهنگی پیکره‌ای (مدلی) از زیربنای مادی و همچنین روبنای فرهنگی پرداخته می‌شود و تغییرات ویژگی‌های جامعه در چهارچوب پیکره مزبور بررسی می‌گردد. بدین وسیله رویدادهای تاریخی و حتی اعمال شخصیت‌های تاریخ‌ساز، نه به صورت حوادثی غیرمنتظره، بلکه بعنوان مرحله‌ای در ادامه تحولات گذشته قابل بررسی می‌شود. بدین شیوه رویدادهای تاریخی می‌توانند مورد سنجش منطقی و فلسفی نیز قرار گیرند و فراتر از آن می‌توان با مقایسه پیکره جوامع، نقاط مشترک و درونمایه تحولات مشابه را مقایسه تحلیلی کرد.

در تاریخ معاصر ایران در کنار دو انقلاب مشروطه و اسلامی، رویدادی که به "کودتای ۲۸ مرداد" معروف است، از چنان اهمیتی برخوردار است که آن را نیز می‌توان در حد "تحولی انقلابی" دانست. در این نوشتار هدف این است که با مقایسه پیکره تاریخی این سه "انقلاب"، به بینشی بهتر از نقش ملایان در تاریخ معاصر دست یابیم. ناگفته پیداست که شناخت درست از ملایان و "توانایی" های آنان در مرحله حساس کنونی، که جامعه ایران در راه برکناری حکومت اسلامی پا نهاده از چه اهمیت حیاتی برخوردار است.

اما پیش از آن لازم است که پیکره کلی جامعه ایران در دوران معاصر را در نظر گیریم که به تأیید تاریخ‌پژوهان از اوایل قرن ۱۹ م. با قدرت‌یابی قاجاریه شکل گرفت. ایران در این دوران، پس از استقرار دوباره حکومت مرکزی، به جنگ‌های دوگانه با روسیه کشانده شد که شکست در آنها ایران را از جایگاه قدرتی منطقه‌ای به کشوری دست‌نشانده بدل ساخت. این شکست و بحران فراگیر اجتماعی و سیاسی زمینه‌ای بود که در آن جنبش بابی به سبب پرچم‌داری نوزایی فرهنگی با استقبال گسترده و پرشتاب ایرانیان روبرو شد. از آن سو، ملایان که پایگاه قدرت خود را در خطر نابودی می‌دیدند، بر آنان شوریدند و چون بابیان در نقاطی به دفاع از خود برآمدند به قرینه نامیمون تاریخی، امیرکبیر که در پی تحکیم قدرت ناصرالدین‌شاه نوتخت بود، در بابیان متحدان طبیعی خود را نیافت و به سرکوب‌شان دست زد. شکست و کشتار بابیان، ایران را در جهت عکس تحولی قرار داد که در اروپا با دوام جنبش لوتری در پی کشاکش‌های شدید گام به گام مردمان را از سلطه انحصاری کلیسا رها کرد و در نتیجه، زمینه رشد اندیشه و سپس دانش را فراهم آورد.

اما در ایران، ملایان از آن پس با نجات از پرتگاه نابودی توانستند در طول نیم قرن پایگاه قدرت و مکنّت خود را چنان گسترش دهند که شاهان قاجار نه به اسم، بلکه در واقع نیز به نیابت آنان، آنها را در محدوده دربار حکم میراندند و ملایان توانستند به نام مبارزه با "بابی‌گری" هرگونه ترقی خواهی را سرکوب نمایند. این ضریب اساسی در تاریخ معاصر است که بدون در نظر گرفتن هیچ پدیده و جریانی را نمی‌توان بدرستی بررسی نمود.

در آستانه انقلاب مشروطه چهار قدرت بر ایران نفوذ داشتند: از همه قوی‌تر ملایان؛ سپس دو قدرت خارجی روس و انگلیس و چهارم دربار. نکته مهم در این میان آنکه بر خلاف تصور، بخش مهمی از "منورالفکران" ایرانی را دولتمردان و حتی شاهزادگان تشکیل می‌دادند که دریافته بودند، پیشرفت کشورهای اروپایی در سایه حکومت‌های قدرتمند ممکن شده بود و خواستار آن بودند که حکومت ایران نیز با "مشروطیت" و برخورداری از

پشتیبانی مردمی به قدرت واقعی دست یابد. حتی خود مظفردالدینشاه نیز آرزو داشت پیش از مرگ شاهد مشروطیت کشور باشد.

به هر حال کلید انقلاب مشروطه چنین زده شد که جمعی از ملایان بخاطر آنکه حاکم کرمان آخوندی را چوبکاری کرده بود، در شهر ری بست نشستند و زمزمه درگرفته بود که اعلام جهاد خواهند کرد. در این میان یحیی دولت آبادی (رئیس بابیان ایران) در ملاقاتی که با سفیر عثمانی داشت، سفیر از او پرسید، ملایان بست نشین چه می خواهند؟ و او از فرصت استفاده کرده، گفت "عدالتخانه" می خواهند! و از سفیر خواست که برای تحقق آن «واسطه در صلح باشد». این در حالی است که ملایان با در دست داشتن "محاکم شرع" بر جان و مال ایرانیان حاکم بودند و برقراری عدالت خانه دولتی کاملاً به ضررشان بود! (۱)

اما از سوی دیگر این خواسته طبعاً مورد استقبال شاه قرار گرفت و در پی آن ملایان «با کالسکه سلطنتی» به پایتخت بازگشتند و دو آخوند (طباطبایی و بهبهانی)، بعنوان "رهبران مشروطه" موج سواری خود را آغاز کردند و نخستین ملایانی بودند که "آیت الله" خوانده شدند. اما همراهی دو ملاً کافی بود تا مشروطه خواهان به سرعت دست بکار شوند و فرمان مشروطه و تشکیل مجلس اول را عملی سازند. تازه اینجا توازن واقعی قوا خود را نشان داد و با به میدان آمدن جناح رقیب به رهبری شیخ نوری، پشتیبانی "امت" به یکباره فروکش کرد؛ مشروطه خواهان تنها ماندند و ملایان "مشروع خواه" توانستند از هر نوع حرکت مثبت جلوگیری کنند، چنانکه نه تنها "عوام" از حقوقی برخوردار نشدند که شاه نیز از قدرت برکنار شد.

در کشورهای پیشرفته تبدیل حکومت شاه به سلطنت مشروطه در پیامد تحکیم حکومت سیاسی و تثبیت حقوق "شهروندان" صورت گرفته بود. اما «انقلاب مشروطه»، با توجه به اینکه مردم را از حقوقی واقعی برخوردار نکرد، با کاستن از قدرت شاه عملاً جز اوجگیری قدرت ملایان نتیجه ای نداشت. در اینجا باید بدو نکته مهم توجه داد:

یکی آن که ملایان در تمامی این دوران می توانستند حکومت را تصرف کنند، اما نفع خود را در آن می دیدند که قدرت واقعی را در دست داشته باشند، اما از درباری که نمی توانست به نیازهای مردم جواب بدهد طلبکار بمانند و مسئولیت همه نابسامانی های کشور را به گردن فساد، ناتوانی و دست نشاندهی درباریان بیاندازند. بدین هدف همواره با برپا کردن بلوایی که شاه مجبور به سرکوب آن می شد، او را در موضع حاکم ظالم تثبیت می کردند. از آن پس هم در سایه امنیت کشور در ناز و نعمت زندگی می کردند و هم با اجبار دولت به رعایت "موازین شرع"، جامعه را زیر سلطه خود نگاه می داشتند.

دیگر آنکه در آن دوران نیز "پراکندگی"، نقطه قدرت ملایان بود و رقابت ملایان با هم بدین می انجامید که به جریانات مختلف تقسیم شوند و یا با جریانات رو به رشد همراهی کنند و آنان را در جهت منافع خود مسخ کنند و به خدمت گیرند.

اینک ببینیم که آیا می توان "مدل" انقلاب مشروطه را در رویدادی که به "کودتای ۲۸ مرداد" شهرت یافته باز یافت؟ می دانیم که ملایان پس از شهریور ۲۰ "اجازه" یافتند مواضع نفوذ و قدرت خود را به سرعت بازسازی کنند! آنان در اواخر دهه ۲۰ به چنان نفوذی دست یافته بودند که دولت و دربار را (با تهدید به برقراری حکومت اسلامی) برای عقب نشینی از دست آوردهای رضاشاهی تحت فشار قرار می دادند.

در این میان مصدق نیز مانند دولت آبادی به هدف جلب پشتیبانی برای ملی کردن نفت، به جناحی از ملایان به رهبری کاشانی روی آورد. کاشانی نیز، که بیشتر عمر را در خارج از ایران بسر برده بود و می خواست بروگردی را کنار بزند، پشتیبانی از مصدق را نردبان عروج خود یافت. در واقع نیز او بود که با رهبری تظاهرات سی تیر ۳۱ ش. توانست مصدق را به نخست وزیری برگرداند (و خود نیز به ریاست مجلس برسد). کاشانی در برابر پشتیبانی از مصدق بطور روشن خواستار اجرای "شرعیات" بود. اما مصدق بعنوان یکی از غیرمذهبی ترین دولت مردان به هیچ وجه نمی توانست چنین خواسته هایی را برآورده کند، چنانکه به بیش از ۱۵۰۰ "توصیه" کاشانی نیز اعتنایی نکرد. اما همین دو مورد کافی بود تا کاشانی به یکباره به مصدق پشت کند و اگر تا بحال او را «برادر لایق

و دانای خود» می خواند، یکماه پیش از ۲۸ مرداد، مصدق را "خائن به من و کشور" اعلام کرد و خواستار "تسلیم (او به) چوبه دار" شد. (۲)

بدین ترتیب همانطور که شیخ نوری، محمدعلی شاه را، که در ابتدا حامی مشروطه بود، به سوی استبداد سوق داد، ملایان به رهبری کاشانی نیز (اینک در کنار بروجدی)، توانستند با تثبیت شاه در موضع حاکم مستبد به دودوزه بازی همیشگی خود ادامه دهند: از سویی در سایه حمایتش نفوذ خود را حفظ کنند و از سوی دیگر با ایفای نقش "آزادی خواهی" امت را بفریبند.

با مقایسه دو رویداد یاد شده می بینیم، که هربار دو شخصیت ایران دوست (دولت آبادی و مصدق) با شناخت دقیق از آرایش قوا در ایران، خواستند با استفاده از جاه طلبی جناحی از ملایان، قدمی در جهت منافع ملی بردارند، اما ملایان هربار اقدام مزبور را چنان مسخ کردند که در جهت عکس، به رشد نفوذشان منجر شد. ویژگی دیگر ملایان را ناگفته نگذاریم: آن اینکه ملایان آنجا که نیازی نیست می توانند بخوبی چهره خشن و سرکوب گر خود را پنهان کنند و بدین سبب مادامیکه "خطهای قرمز" آنان جامعه ایرانی را در سرشت قرون وسطایی میخکوب کرده، مانند دست بازی هستند، اما به محض آنکه کوچکترین خطری نفوذ و قدرتشان را تهدید کند، به مشتت کوبنده بدل می شوند.

با توجه به این ویژگی ها باید هشیار بود، که هر چند حکومت اسلامی از خیزش دی ماه ۹۶ به مرحله ریزش وارد شده است، اما مسلماً برکناری مسالمت آمیز آن، به چنان سادگی که برخی نیروهای مخالف تصور می کنند نخواهد بود. زیرا که ما به قراین تاریخی، امروزه با دست باز ملایان روبرویم و تصویری از تبدیل سریع آن به مشتت کوبنده نداریم. بدین سبب شناخت درست از حاکمان اسلامی و توانایی "های آنان هر روز بیشتر به ضرورتی حیاتی بدل می شود.

از اینرو، به نمونه ای ببینیم که فقط یک آخوند (نه امروز، بلکه در همان دوران قاجار!) به تنهایی به چه جنایاتی در حق ملت ایران توانا بود و چگونه از توانایی خود استفاده کرد. ماجرا به جنگ ایران و روس برمی گردد، که گزارش آن را از قول دو تاریخ نگار نقل می کنیم. نگارنده ناخ التواریخ منویسد:

«این بار که (لشگر روس) نزدیک شد... از میان بلده تبریز... میرفتاح نام... چنان دانست که اطاعت امر امپراطور روس، مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر، رونق و رواج دیگر خواهد یافت. پس به منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت... بیکباره مردم برشوریدند و غوغا درانداختند و (محافظان) برج و بارو را به زیر انداختند... میرفتاح علمای افراشته کرد و مردم شهر را برداشته به استقبال لشگر روسیه رهسپار گشت... جماعت روسیه را به ارک شهر تبریز درآورد. این هنگام نایب السلطنه که به آهنگ تبریز می تاخت، به دو فرسنگی شهر رسید. این قصه بشنید... ناچار سر بتافت و به جانب سلماس شتافت.» (۳)

نقیسی می نویسد:

«سرانجام باسکیویچ مصمم شد، شهر تبریز را که پیداست برای دولت ایران چه اهمیتی داشت تصرف کند و سوی طهران بتازد و دولت ایران را یکسره از پا درآورد... در این گیرودار آقا میرفتاح، از پیشوایان روحانی شهر، در برابر احکام جهادی که رقیبانش داده بودند، شرحی درباره بیدادگری ها و تاراجگری های (شاهان) قاجار بر منبر گفته... عده کثیری از روحانیون شهر، با گروهی از مردم به پیشباز (سپاه روس) آمدند و هلهله کردند و استحکامات شهر تبریز و انبارهای اسلحه و کارخانه های اسلحه سازی را روس ها فوراً تصرف کردند و چند ساعت بعد همه آن سپاهیان با موزیک وارد شهر شدند... مردم شهر، کاخی را که مسکن عباس میرزا بود، تاراج کرده بودند، اما انبارهای اسلحه و کارخانه توپ ریزی را دست نخورده تحویل کارگزاران روسیه دادند. در انبارهای شهر به اندازه خوراک پنج ماه لشگریان روسیه آذوقه بود.» (۴)

(۱) دلارام مشهوری، "رگ تاک" (گفتاری درباره نقش دین در تاریخ اجتماعی ایران)، انتشارات خاوران (پاریس)، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۶۳.

(۲) همانجا، ص ۲۹۱.

(۳) و (۴) همانجا، ج ۱، ص ۱۳۴.